
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ولعنة الله علی اهل الغوایة
والردی وبعد این مواعظی است که مولای مکرم ومقتدای معظم عالم ربانی
وحکیم صمدانی وعامل بعلم سبحانی ذو المجد الفاخر وصاحب المآثر والمفاخر
لا مولانا میرزا محمد باقر زید مجده وفضله العالی روحی له الفداء در سنه هزار و
دویست وهشتاد وهشت در ماه مبارک رمضان فرمایش فرموده بودند واین حقیر
فقیر سراپا تقصیر از بحار کلمات ایشان نقدی نمود واز حاصل فرمایشات ایشان
بقدر ذره دریای منبر شریف ایشان در رشته تحریر در آورده تا اینکه باعث تذکر
این نفس سیه شود بعد بعضی از برادران جانی واخوان ایمانی فرمایش فرمودند
که از برای ایشان در رشته تحریر در آورم لهذا حسب الامر العالی مسوده میشود
ولا حول ولا قوة الا بالله وعلیه التکلان فی جمیع الامور

بسم الله الرحمن الرحیم

قال روحی له الفداء فی ثالث شهر رمضان المبارک فی سنة ثمان وثمانین
بعد المأتین والالف بعد البسملة والحمد والصلوة والسلام علی آل الله
واللعن علی اعدائه خداوند عالم در کتاب مستطاب خود میفرماید الله
نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة
الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة
ولا غربیة یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی
الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله بکل

شیء علیم خداوند عالم حکیم است وچون حکیم است بازیگر ولغوکار نیست
وچون بازیگر ولغوکار نیست خلق را از برای فایده وثمره آفریده وآن فایده
عبادت خود قرار داده چنانکه در قرآن میفرماید ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون یعنی من خلق نکردم جن وانس را مگر از برای اینکه مرا
عبادت کنند وعبادت فرع معرفت است بجهة اینکه عبد تا آقای خود را
نشناسد نمیتواند خدمت کند پس بنابر این بنده بعد از شناختن مولا است
وعبادت یعنی معرفت هم آمده چنانکه امام علیه السلام این لیعبدون را به
لیعرفون معنی فرموده وخداوند در حدیث قدسی میفرماید کنت کنزا
مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف یعنی من گنج پنهانی
بودم پس دوست داشتم معرفت را پس خلق کردم خلق را تا اینکه شناخته
شوم پس چون خداوند خلق را از برای عبادت ومعرفت آفریده خود خود را
در این آیه شریفه از برای خلق تعریف کرده وفرموده الله نور السموات
والارض پس خود را در این آیه تعریف کرد که خدا نور آسمان وزمین است
وشما میدانید که تعریف ومعرفت هر چیزی غیر از خود آن چیز است تعریف
انسان غیر از خود انسان است وتعریف حیوان غیر از خود حیوان است
تعریف هر چیزی غیر از خود آن چیز است پس تعریفی که خداوند در این
آیه از برای خلق خود کرده ذات خدا نیست غیر خدا است وغیر خدا خلق
خدا است پس تعریف خدا خلق خدا است وتعریف الف خط است که از برای

مرحری میکنند و کلام را اگر یک میکنیم عذابست میکنیم تا دماغ عوام نسوزد
پس من کلام را عامیانه میگویم تا عوام بفهمند و علما هم مطلب خود را از همین
کلام عامیانه میفهمند پس خداوند تعریف خود را در میان خلق از برای خلق
بیان کرده و کلام خدا و بیان خدا غیر خداست چنانکه علما گفته اند که خداوند
مطلب خود را در الفاظ چند ادا نموده و آن الفاظ اسمش شده قرآن و کلام
خدا و خداوند اصل از این است که مانند مخلوقات صاحب زبان و دهان و حنجره
باشد و مانند آنها حرف بزند کلام خدا مانند کلام خلق نیست و با آنکه کلمات
خدا و کلام خدا هم صورتاً مانند کلمات خلق باشد مانند همین قرآن که مانند
کلام خلق لفظ است و مانند عرب حرف نمیزند و با آنکه کلام خدا صورتاً مانند
کلام خلق نباشد میشود که خداوند از نو را خلق کند و او را کلمه خود و کلام
خود قرار دهد چنانکه عیسی را کلمه خود نامیده در قرآن میفرماید و کلمته منه اسمه
المسیح پس خداوند عیسی را بیان کرده و کلام خود و کلمه حق قرار داده و از این
باب است که خداوند ائمه علیهم السلام را کلمات خود نامیده و حضرت امیر را
کلام الله ناطق میگویند و پیش خدا فرق نمیکند چه از نو خلق کند و او را کلمه
بگوید و چه مانند این الفاظ خلق کلمه خلق کند هیچ فرق نمیکند پیش خدا
چه کلمه از نو بنفس و چه کلمه حرفی و اصل کلمات و کلمات حقیقی خدا
آن جور کلماتی است که مثلا عیسی را کلمه نامیده خداوند آن کلمات حرفی را
از زبان مخلوقات خلق میکند مانند آنکه اول کسی را خلق میکند و بعد از آنکه

آن کس از برای تو بیان میکند که مثلا آتش گرم است و سوزان است و در حالت
حال آن کسیکه آتش را از برای ترک بیان میکند اگر بزبان ترکی بیان کند عربها
و فارسیها زبان او را نمیفهمند و اگر بزبان فارسی بیان کند عربها و ترکها
از بیان او محروم مند و لغت او را نمیفهمند و اگر بزبان عربی بیان کند ترکها
و فارسیها از فهم او محروم مند خداوند یکدفعه این جور بیان میکند چنانکه
بیان کرده و بزبان عربی خود را تعریف کرده که الله نور السموات و الارض
این بیانی است عربی و فارسیها و ترکها از فهم این بیان محروم مند پس اگر
خداوند خواست که این جور بیان کند یک از نو را خلق میکند و از زبان
او از برای مردم بیان میکند که الله نور السموات و الارض و این بیانها
بیانیست خاص که مخصوص عربهاست و صاحبان سایر لغات از فهم آن
محروم مند مگر اینکه یک عربی بزبان آنها از برای آنها معنی کند آنوقت سایر
لغات هم بفهمند چنانکه حدیث است که وقتی که پیغمبران نازل میشد بزبان
عربی نازل میشد و امثال آن پیغمبران زبان عربی نمیفهمیدند بعد آن پیغمبران
از برای قوم خود بلغت آنها بیان میکردند پس اگر خداوند خواست که آتش را
از برای مردم تعریف کند یک دفعه کسی دیگر را بیان او قرار میدهد و او بیان
بزبان تو بیان میکند صفت آتش را اگر فارسی هستی بزبان فارسی بیان میکند
و اگر عرب هستی بزبان عربی از برای تو میگوید و اگر تو ترکی زبان باشی
بزبان ترکی بیان میکند اگر فارسی زبان باشی میگوید آتش گرم است و

و روشن کننده است و زرد است و بالا رونده است و طبخ کننده غذا است
و آب کننده معدنها است همچنانکه میکند صفات آتش را از برای تو بیان کردن
این بیانی است خاص و یکی فهم از این بالاتر تعریف او را میکند صفات آتش را بیان
صرف و کلمهٔ صرف قرار میدهد و دیگر محتاج با اینکه کسی دیگر او را تعریف کند نیست
بلکه صفات آتش زبان حال خودش است و این بیانی است اکمل و فصیح و بلیغ که
مخصوص عرب و عجم و ترک نیست این بیانی است عام و بطوری بیان میکند
که صاحبان جمیع لغات زبان او را میفهمند بلکه از این بالاتر زبان او
اینقدر فصیح و بلیغ است که حیوانات هم زبان او را میفهمند و نباتات و
جمادات هم زبان او را میفهمند پس خداوند آتش را هم او را به پیش تو و از زبان
صفات آتش بیان میکند که اگر میخواهی صفات آتش را بدانی بیا پیش ببین چه طور
سوزان و فروزان است از نوع بشر او بر هر صاحب هر لغتی باشد زبان او را
میفهمند حیوان پیش او بروند زبان او را میفهمند نبات بروند میسوزاند جماد بروند
او را آب میکند همه میدانند که آتش گرم است و روشن است همین که چوب خشک
انداختی تو توی آتش و سوخت میفهمد که آتش سوزنده است آهن و مس و غیر
فلزات را وقتی انداختی تو توی آتش و گداخته شد میفهمد که آتش سوزان است
پس این لغتی است عام و فصیح که جمیع موجودات زبان او را میفهمند پس خداوند
با اینطور آتش را بیان صرف و کلمهٔ صرف قرار که به زبان فصیح خود به تمام موجودات
میشناساند و هر جا که خدا کلمه بیان کرده همین طور بیان کرده پس خداوند

خداوند آن کلمهٔ الحار که آفریده صرف آتش است نه لفظ آتش لفظ الف و تاء و
شین گرم نیست لفظ حلوا شیرین نیست معنی حلوا شیرین است و معنی حلوا
همان چیزی است که میخوری و دهان تو را شیرین میکند نه لفظ حا و لام و واو
و الف پس معنی آتش الخبزیت که تو را گرم میکند نه لفظ آتش پس آن کلمه
راستی که خداوند در میان خلق انداخته صرف و بیان کرده صفات آتش است
و آن مطلبی که از آتش داشته از حرارت و یبوست و سوزندگی و فروزندگی
و درخشندگی در صفات آتش قرار داده و از زبان صرف آتش بیان کرده نه از
زبان کسی دیگر پس کلمهٔ راست آن است که صفات آتش بیان کند از برای تو که منم
سوزنده و فروزنده و درخشنده و گرم کننده تا اینکه تو گرم شوی و روشن
شوی و الا اگر کسی دیگر به زبان و لغت حروفی از برای تو بیان کند تو را
گرم نمیکند پس اگر شنیدی که خدا را اسمی است که بر عرش نوشته و عرش را بواسطه
آن اسم ایجاد کرده و خدا را اسمی است که بر جبههٔ کرسی نوشته و به برکت آن اسم
کرسی را ایجاد کرده و خدا را اسمی است که بر افلاک نوشته و بواسطه آن افلاک را
ایجاد کرده و همچنین هر چیزی بواسطه اسمی از اسماء خدا ایجاد شده اگر چنین
چیزی شنیدی بدان که این اسماء ظاهری و الفاظ ظاهری نیست بلکه اسماء
باطن و معانی این الفاظ است مانند معنی آتش و از آن اشخاصی که خدا
امر فرموده که خدا را بحق آنها بخوانی چنانکه در قرآن میفرماید قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن ایاً ما تدعوا فله الاسماء الحسنی میفرماید پیغمبر

بگو بمردم که بخوانید خدا را یا بخوانید رحمان را فرق نمیکند هر کدام را بخوانید
از برای خداست اسماء حسنی یعنی اسمهای نیکو و امام علیه السلام میفرماید نحن و
والله الاسماء الحسنی التی امرکم الله ان تدعوه بها یعنی ما ایم قسم بخدا
اسمهای نیکوی خدا الخ اسمهائیکه که خدا شما را امر کرده که بخوانید خدا را
بانها تو نگاه این را بدان که خداوند مانند مخلوقات در سمتی و مکانی ننشسته
که تو بروی و باو برسی و او را بخوانی خداوند لا مکان و لا زمان است و لا
مکان و لا زمان محتاج بمکان و زمان نیست خداوند خالق زمان و مکان
است و فوق زمان و مکان است پس چون از همه اینها بالاتر بود از برای رفع
حاجات خلق در عرصه خلق اسمهائی چند افرید و رفع حاجات را با
آن اسمها کرد و هر اسمی را مبدء فیضی و منبع عطائی قرار داده آتش را مبدء حرارت
قرار داده و جمیع چیزها باید باین مبدء گرم شوند آب را منبع رطوبت قرار داده
و جمیع چیزها را با این آب تر کرد خاک را مبدء ایبوست قرار داده و سایر
چیزها را باو خشک کرد و هکذا هر چیزی مبدء فیضی است از برای چیزهای
دیگر پس تو هر چیزیرا که میخواهی اسم او را پیدا کن و خدا را بحق آن اسم بخوان
تا رفع حاجت تو بشود و جمیع اسمهای خدا توی ملک افتاده خداوند رفع
جمیع حاجات خلق را بخود خلق کرد و جمیع مددهای خلق در خود خلق است
ذات خدا مدد از برای خلق نمیشود پس تو هر چیزیرا که میخواهی اسم او را بخوان
اگر تو حرارت میخواهی خدا را بحق آتش اسم الحار او آتش است برو نزدیک

نزدیک آتش تا گرم شوی و اگر طالب رطوبتی خدا را بحق آب اسم الرطب او
آب است محتاج برودتی خدا را باسم البارد او بخوان و اسم البارد او
یخ است نزدیک یخ برو تا سرد شوی و اگر گرسنه هستی اسم او را پیدا کن
و اسم او غذاست و هکذا اگر برهنه هستی و محتاج بلباس هستی برو لباس پیدا
کن و بپوش تا ستر عورت تو بشود اسم الساتر او همین لباسهاست حالا اگر
کسی جاهل و خر مقدس باشد و بگوید من طالب هر چه هستم و حاجت بهر چه دارم
از خود خدا میطلبم خداوند قادر علی الاطلاق است و رفع گرسنگی و تشنگی
مرا بغیر از نان و آب هم درست که بکند یا اینکه بگوید که خدا قادر است که بغیر
از این لباسها ستر عورت مرا بکند میگوییم بلی خدا قادر است و لکن قدرت او
اینطور است که رفع حاجات تو را در ملک خود بشود و دیگر قدرت از این
بالاتر نمیشود که جمیع ما یحتاج تو را در مملکت خود افرید و جمیع مددهای تو را
در ملک خود از برای تو اماده کرد تو هر چه را که محتاج هستی بطور سهولت
و آسانی برو بردار و رفع حاجت خود را بکن محتاج بهر چه هستی باب
او را پیدا کن گرسنه باب او غذا است تشنه هستی باب او آب است طالب
گرمی هستی برو نزدیک آتش میل سردی داری برو پیش آب برهنه هستی ستر
عورت خود را بلباس بکن و هکذا حاجت بهر چه داری در ملک است
ذات خدا نان و آب و لباس و گرمی و سردی از برای تو نمیشود جمیع ما یحتاج
تو را در ملک افریده اند تو باب هر چیزیرا که میخواهی پیدا کن بطور آسانی

در سؤال بی کریه وزاری و عجز ولابه بمطلب خود میرسی واما اگر باب او را بسیار نکردی
زار کریه وزاری بکنی خود را بسقف بیاویزی واین قدر کریه بکنی که کور شوی
والتماس کنی که خدایا بغیر از غذا سیرم کن و بغیر از راه آب سیرابم کن تا اینکه
بغیر از کرباس ستر عورت مرا بکن ابداً التماس تو قبول نمیشود پس اگر کسی
چنین طمع خام بکند و کریه وزاری هم بکند خداوند التماس او را قبول
نمیکند وابداً دعای او را مستجاب نخواهد کرد و در جواب او میگوید که این
قدر کریه بکن تا کور شوی من رفع جمیع حاجات تو را در ملک خود
باسمهای خود کرده ام احتیاج بهر چه داری اسم او را بپید کن من بی کریه
وزاری وبی سؤال رفع حاجت تو را میکنم اگر گرسنه باشی اسم الخبز خود را
در شکم تو میریزم اگر تشنه هستی آب اسم خود را در شکم تو میریزم تا رفع
عطش تو بشود اگر برهنه هستی اسم الساتر خود را بتو میپوشانم اگر طالب
نرمی هستی اسم الحار خود را بتو نزدیک میکنم و هکذا هر چه میخواهی اسم او
و باب او را بپید کن تا بمطلب برسی وجمیع این اسمها در ملک است در ذات
من نیست تا بکی پس خداوند رفع حاجات جمیع خلق را باسماء و کلمات خود
کرده و هر چیز که ایجاد میشود بواسطه اسمی از اسماء خداست و هر چیز که ایجاد
میشود بکلمه کن فیکون خداست همان آب و آتش کلمه کن خداست آتش
بهر چه بگو بسوز میسوزاند آب بهر چه بگو بتر شو تر میشود واین کن
خدا هم کاف و نون نمیکا نیست بلکه کن خدا کلمه باطنی است پس خداوند رفع

رفع حاجات خلق را بکلمات خود میکند و خداست رافع ولکن بواسطه کلمات
خود خداست رافع هر حاجت ولکن بسبب کلمه الرافع خود هر چیز نوشته
پس آتش یکی از کلمات خداست و خداوند نصف حاجات خلق را بهمین آتش
رفع کرده و آب یکی از کلمات خداست و خداوند نصف حاجات خلق را با همین
آب رفع کرده پس همین آتش چنان کلمه ایست که هر کس او را بخواند خواه مؤمن باشد
وخواه کافر وخواه انسان وخواه حیوان وخواه نبات وخواه جماد
هر کس او را بخواند اجابت میکند و او را کرم میکند پس خداوند پیش از دعوت
داعیان اجابت آنها را خلق کرده و تأثیر هر چیز را در او قرار داده
پس خداوند پیش از آنکه کسی بخواند آتش را که مرا کرم کن او را کرم کرده
پس خداوند مستجابات را قبل از دعا آفریده ولکن خداوند میل خود را تابع
آراء و اهواء خلق نمیکند که اگر مثلا تو طالب حرارت باشی و از آب بخواهی
کرم شوی یا اینکه حاجت برفع تشنگی داشته باشی و بگوئی که خدایا مرا با آتش
سرد کن این حاجت بیجاست و طمعی است خام خداوند چنین چیزی
قرار نداده خداوند باب حرارت را آتش قرار داده و باب رطوبت و برفع تری را
آب پس اگر چنین خواهش بکنی بمطلب خود نمیرسی و حق متابعت اهواء و آراء
تو را نمیکند ولو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات والارض
اگر حق متابعت اهواء و آراء مردم را بکند هر آینه آسمانها و زمین فاسد میشود
خداوند خلق را بجهة خلق امتحان کرده و رفع حاجات خلق را بجهة آنها کرده

وازبرای هر چیزی تاثیری وخاصیتی قرار داده وهر چیزرا باب فیض از برای
چیزهای دیگر قرار داده خداوند در مملکت خود یک آدم هادی آفریده ویک آدم
مضلی وهم ایشانرا باین دو اسم امتحان کرده اسم الهادی او پیغمبر است صلی الله
علیه وآله واسم المضل او شیطان ملعون است اورا هدایت قرار داده
واین را ضلالت هر کس را میخواهد هدایت کند بوسطه اسم الهادی خود
هدایت میکند وهر کس را میخواهد گمراه کند بواسطه اسم المضل خود اضلال میکند پس هر کس
طالب هدایت هست بایست اسم الهادی خدارا پیدا کند واین اسم او در مملکت تو
افتاده وهر کس هم که طالب ضلالت است بایست اسم المضل اورا پیدا کند و
هم چنین خداوند در مملکت خود عالمی آفریده وجاهلی آفریده وجاهل را بعالم
امتحان کرده ورفع حاجت جاهل را بعالم کرده شب آفریده روزی آفریده
نوری آفرید ظلمتی آفریده وجمیع اینها در مملکت اوست وجمیع اینها اسمهای خدا
هستند وازبرای هر اسمی اثری قرار داده تو طالب هر چه هستی باید اورا
پیدا کنی واسم اورا بخوانی اگر جاهل هستی خداوند تورا محتاج بعالم کرده ورفع
جهل تورا بعالم کرده اگر میخواهی رفع جهل تو بشود باید بروی پیش عالم وسوال
کنی تا رفع جهالت تورا بکند حالا اگر تکبر بکنی وبگوئی که آن عالم هم شخصی است
مثل من ومن نباید پیش او ذلت بکشم صفت جاهل میمانی وحوائجت متفرق
نمیشود ومحتاج [illegible] اگر محتاج هستی باید بروی پیش او تا رفع حاجت
تورا بکند وهم چنین تو طالب هر چه هستی باید [illegible] او پیدا کنی حاجت

حاجت نشسته وارد روی زمین نتابید اگر روی اب نتابد غرق میشوی
میخواهی سرد بشوی بروی پیش آب میخواهی گرم بشوی بروی پیش آتش یا پیش
آفتاب پس خداوند اینجور کلمات حقیقی آفریده که از زبان خدا داد میکنند
ومطلب خود را بیان میکنند مثلا آفتاب یک کلمه از کلمات خداست که
خداوند در مملکت خود آفریده واورا درمیان خلق ظاهر کرده واز زبان خدا
بزبان فصیح وبلیغ داد میکند ومطلب خود را اظهار میکند خطاب میکند
بجمیع خلق که منم جاری کننده آبها ورویاننده گیاهها وخلق کننده حیوانات
وانسانها وخالق هر چیزی من هستم وراست هم میگوید بجهت اگر آفتاب
نبود گیاه نمیروئید واگر گیاه نباشد حیوان نیست واگر گیاه وحیوان نباشند
انسان نیست پس وجود جمیع اینها بوسطه آفتابست آفتاب حرکت جمیع اینها
هست این آفتاب زبان خدا وکلمه خداست ودرمیان مخلوقات ایستاده وفریاد
میکند که انا مجری الانهار انا مموج البحار انا مورق الاشجار فریاد میکند
که منم جاری کننده آبها ومنم کسیکه بموج وحرکت درمیاورم دریاها را ووجود بادهم
بوسطه آفتاب است که اگر آفتاب نباشد باد نیست حرارت آفتاب زمین که در یک گوشه
جمع میشود حبس میشود وقتی میخواهد بیرون شود در اطراف عالم راه میخواهد و صدا
میکند وباد میشود پس وجود باد از حرارت است وحرارت بوسطه آفتاب است
پس اواست مموج البحار وهم چنین فریاد میکند که منم که [illegible] درختها را تربیت
میکنم وورق وبرگ میدهم ومنم کسی که مربی جمیع چیزها هستم منم بروز دهنده

جمیع چیزها و همچنین ها را میگوید منم کسی که جمیع اناسی را خلق کرده‌ام و منم خالق حیوانات
و نباتات و جمادات منم که جمیع چیزها را میبخشانم منم که جمیع عالم را روشن
میکنم جمیع اینها را میگوید و مع ذلک این افتاب نه شریک خداست و نه وزیر
خداست و نه وکیل خداست بلکه این خلقی از مخلوقات خداست که خداوند
بوسطه او و بسبب او این کارها را کرده این یکی از اسباب خداست و خداوند
هر کاری را باسباب میکند و ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها
این افتاب یکی از دستهای خداست که بوسطه او این کارها را کرده این اسم افتاب
یکی از نامهای خداست و زبانی از زبانهای خداست بقربان زبان بی زبانی
خدا که اینقدر فصیح است که جمیع مخلوقات زبان او را میفهمند و لغت او را
بزبان بی زبانی میفهمند پس خداوند این افتاب را سبب خلقت خلق قرار داده
و جمیع جمادات را خلق کرده بوسطه این افتاب خداوند جمیع نباتات را خلق
کرده ولکن بوسطه این افتاب خداست خالق جمیع حیوانها و انسانها ولکن
بوسطه این افتاب و بسبب این افتاب پس اگر این افتاب نباشد هیچ چیز نیست
و جمیع مخلوقات فانی میشوند و دیگر صاحب حیاتی باقی نخواهد ماند
و در هیچ عالمی چون خدا نور نمیشود و افتاب نمیشود که جائی را روشن کند
در این عالم همین افتاب نور خداست و الله نور السموات و الارض خدا
خداست نور اسمانها و زمین ولکن همین افتاب نور اسمان و زمین است
و جمیع نورها نور افتاب پس همین افتاب اسم النور خداست و نور الانوار

الانوار خداست بابی حضرت بل افتاب را نمیخواهم بگویم منظور اینکه اگر مردم بگویند
که خداوند افتاب را افریده و در او اناره و تربیت را قرار داده و هر چیز را
بوسطه او خلق کرده و هر چیز را بوسطه او روشن کرده هیچ حرفی ندارند و قبول
میکنند اگر بگوئی که خداوند تو را بوسطه آب سرد میکند و بوسطه اتش گرم
میکند حرفی ندارند تو را بوسطه فلفل گرم میکند حرفی ندارند اگر بگوئی جمیع
اینها سببهای خدا و وسطهای خدا هستند قبول میکنند هر قدر فضائل آب
و اتش و افتاب را بگوئی قبول میکنند چرا که اینها اسم فضلی خدا هستند و اما
اگر یک فضیلت از فضائل اسم وصی خدا را بگوئی گردنها کشیده میشود و صورتها
برافروخته میشود و تو را دشنام میدهند سیاه میشود که بلی غلو کرده اگر بگوئی
که خداوند هر چیز را بواسطه فلفل گرم میکند قبول میکنند و اگر بگوئی خداوند
هر چیز را بوسطه حضرت امیر گرم میکند قبول نمیکنند نمیدانم این چه سریست
که حضرت امیر بقدر اتش و فلفل کارساز نبوده او نمیشود نمیدانم این چه سریست
که حضرت امیر بقدر افتاب هم قدرت ندارد اگر بگوئی که خداوند دریاها
بواسطه باد بموج در میاورد قبول میکنند و اگر بگوئی حضرت امیر است
بحرکت اورنده دریاها قبول نمیکنند بابی حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه
اسم فصلی خداست و اسم اعظم خداست و سبب اعظم خداست و مسبب الاسباب
خداست اگر این را قبول نمیکنند مگر حلال زاده نیستند اگر حلال زاده بگوئی که خدا فقط
حضرت امیر را واسطه کل فیوضات و سبب کل قرار داده قبول میکنند

ولکن اگر حرامزاده این حرف را بگوید قبول نمیکنند زیرا که آن بزرگوار است فاروق
اعظم و فصل الخطاب او است که میان مؤمن و کافر تفریق میکند و میان حق و باطل
فاصله و جدائی میاندازد اگر بگوئی که خداوند ملکی آفریده که جمیع قطرات باران
باذن او میبارد حرامزادها قبول میکنند و اگر بگوئی که باذن حضرت امیر میبارد
قبول نمیکنند پس حضرت امیر محک حلال زاده و حرامزاده است و خداوند
آن بزرگوار را عمداً اینطور آفریده که بمحض اسم آنحضرت بجهت محک حلالزاده
و حرامزاده معلوم میشود و این تاثیر در اسمهای سایر ائمه نیست خداوند بخصوصه آن
بزرگوار فاروق اعظم قرار داده چنانکه جابر میگوید که ما اطفال خودمانرا
باسم مبارک آنحضرت امتحان میکردیم از اطفال خود میپرسیدیم که علی را دوست
میداری اگر میگفتند که آری یقین میکردیم که از ما هستند و حلالزاده اند
و اگر میگفتند که آنحضرت را دوست نمیداریم یقین میکردیم که از ما نیستند و حرامزاده اند
و زنهای ما جای دیگر خاکی بسرشان کرده اند خلاصه چه عیب دارد که خداوند خلقی
خلق کرده باشد عظیم و جمیع کارهای خود را از دست او جاری کرده باشد و او را
واسطه کل قرار داده و جمیع مخلوقات را محتاج باو کرده باشد خداوند اصل عالم
از برای این خلق اول آفریده و آن خلق اول محمد و آل محمدند صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین و جمیع خلق را بعد از نور آن خلق اول و بتوسط او خلق کرده و جمیع
خلق محتاج او و فقیر بسوی او و نسبت بسوی او هستند پس تو بخوان درباره
آن خلق اول که یا جوهراً قام الوجود به والناس بها والملک بعدک

بعدک کلهم عرض پس جمیع ملک بوجود شریف ایشان است و جمیع خلق
فقیر بسوی ایشانند و ایشانند مظهر غنای خدا و ایشانند الغنی خدا
پس بگو یا ایها الناس انتم الفقراء والله هو الغنی الحمید پس حضرت
امیر است اسم الغنی خدا و جمیع خلق محتاج بعطای او هستند ولکن بعضی
میشناسند و بعضی نمیشناسند مؤمن آن بزرگوار را میشناسد و منهم اند
و او را مولای حق و ولی خدا و کافر منکر اند او را ولکن او را نمیشناسد
و او را واسطه میان حق و خدا نمیداند پس جمیع خلق محتاج بایشانند خواه
مؤمن باشند و خواه کافر ولکن ذلک بان الله مولی الذین امنوا
والکافرین لا مولی لهم وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم

قال روحی له الفداء فی یوم الجمعة من رابع شهر رمضان المبارک بعد
البسملة والحمد والصلوة والسلام علی اولیاء الله واللعن علی
اعداءه و قراءة آیة النور الخ خداوند عالم در این آیه شریفه خواستند بیان
کنند جهت معروفیت خود را از برای خلق چرا که خلق را از برای معرفت آفریده
بعد پس خود را در این آیه وصف کرده و وصف خدا را عرض که در صورت
یکی بطور ظاهر و بالفاظ ظاهره و بیانات ظاهره و یکی بطور باطن و این الفاظ
ظاهری بیان تام کامل نیست چرا که لفظ یا هندیست و مخصوص هندیهاست
و یا فارسیست و مخصوص فارسیهاست و یا عربیست و مخصوص عربهاست ولکن

وصفی دیگر هست که معانی این الفاظ هر یست و مقصود خدا از این الفاظ
همان معانی باطن بعضه و چون لفظ اظهار معنی میکند از این جهت لفظ را هم
بیان و کلام میگویند و الا بیان حقیقی و کلام حقیقی و مقصود حقیقی همان
معانیست چنانکه آب بطلبی و معنی آنست که رافع عطش است میطلبی نه الف
و با را و آتش میطلبی و معنی آن را که گرم کننده است میخواهی نه لفظ الف و تا و
شین را و مقصود جمیع مردم از تکلم بالفاظ معانیست و شخص عاقل بکلام
بی معنی تکلم نمیکند پس خداوند بالفاظ تکلم کرده و از زبان پیغمبر تکلم کرده و چون
پیغمبر عرب بود کلام خود را بعرب از زبان او بیان فرموده و الا معنی این
الفاظ و مقصود خدا از این الفاظ نه عربیت و نه فارسی و نه ترکی چنانکه
معنی آتش فارسی است و نه عربیت و نه ترکی پس مراد خدا از تکلم بالفاظ فهم
معانیست نه فهم الفاظ و چه بسیار از مردم گمان میکنند که هر کس زبان عرب
را یاد گرفت حالا دیگر عالم است و حال آنکه بعد از تحصیلهای بسیار بقدر یک
قاطرچی عرب نمیتوانند حرف بزنند و در میان هر طایفه علما کی نیند که معانی
میفهمند و مردم خیال میکنند که هر کس ضرب ضربوا یاد نگرفته سواد ندارد و عالم
نیست و هر که ضرب ضربوا یاد گرفت حالا دیگر عالم است و باید او را تعظیم
و تکریم کرده و صدر مجلس نشانید این لفظ ضرب ضربوا پیش مردم همه
خیلی عظم دارد و حال آنکه لفظ است و دانستن لفظ هیچ دخلی بدانستن
معنی ندارد تو میگوئی آب و عرب میگوید ماء و ترک میگوید سو اینها لفظ است

لفظ هست و لفظ دخلی بمعنی ندارد اینها هیچکدام معنی آب نیست معنی آب آنچیز است
که رفع عطش تو را میکند پس مقصود خدا از الفاظ فهم معانی است
دیگر آن لفظ خواه ترکی باشد و خواه عرب و خواه سریانی و خواه عبرانی و خواه
فارسی اصل معنی نه فارسی است و نه عجمی و نه ترکی و مقصود من از این بیانات
مقدمه همه کس میداند که آب سرد است و آتش گرم من میخواهم از این الفاظی
که همه کس میداند مطلب را بیان کنم پس بیان خداوند جور هست یکی همین
الفاظی است که از زبان کسی دیگر بیان میکند کسی دیگر میآید از برای تو بیان میکند
که آتش گرم است و سوزاننده است و فروزان است و همچنین صفات آتش را
از برای تو بیان میکند و یک بیانی دیگر اینست که خود آتش را بیان خود قرار
میدهد و وقتی که خود آتش خودش را بیان کند صاحبان جمیع لغات زبان
او را میفهمند همین لغت لغتی است فصیح و بلیغ فصیح است یعنی مردم بطور
آسان میفهمند و بلیغ است یعنی رساست و به همه فهمها میرسد همه کس
میفهمد که آتش گرم است و فروزان است پس خدا بیان کرده در ملک خود آتش
بزبان خود آتش که آتش گرم است و سوزان است پس این آتش بیان خداست
که هر کس بگوشش صدای او را میشنود و همه زبان لغت او را میفهمند و همان
الفاظی هم که محتاج بصداست اینها هم خدا مانند این آتش خلق کرده همین
طور خدا میکائیل را خلق کرده و حروفات وحی را از برای پیغمبر بیان میکند
نه اینکه از دهان خدا صدائی میآید و بگوش پیغمبر میرسد چنانکه اغلب مردم

خیال کرده اند که خداوند در یک فضای فارغی آن بالای عرش تنها نشسته
و پیغمبرش هم این پایین نشسته و جبرئیلش هم مثل یک کبوتری پرواز میکنند
که این میان پیغام میبرد و پیغام میاورد آن وحی را از خدا میگیرد و به پیغمبر
میرساند جمیع اینها خیالاتی است واهیه سست از ذات خدا صدائی بیرون
نمی آید معقول نیست که از ذات خدا چیزی زائیده شود خداوند لم یلد
و لم یولد است خداوند همین حرفها را یعنی خلق کرده و میکائیل بجبرئیل میسپارد
و به پیغمبر میرساند اول قدم سالک که میخواهد متدین شود و پا بعرصه
دین بگذارد باید معرفت خدا را پیدا کند چنانکه حضرت امیر صلوات الله
و سلامه علیه میفرماید اول الدین معرفته و اگر کسی معرفت خدا را پیدا کرد او را
مانند خلق خیال نمیکند که از جنب او صدائی بیرون بیاید و بگوش پیغمبر بخورد
خداوند مانند خلق صاحب دهان و زبان و حنجره نیست پس خداوند این الفاظ
و حروف را مانند سایر چیزها خلق میکند و بمردم میرساند این یک جور بیان
و بیان دیگر اینکه خداوند هر چیز را اسباب خود قرار داده و جمیع مخلوقات را
محتاج باو کرده مانند آنکه آتش بیان خداست و رفع حاجات اغلب خلق را
خداوند باین آتش میکند حال هر کس طالب آتش است باید بیاید پیش بیان خدا
تا گرم شود هر کس مخالفت از امر خدا کند و بخواهد بمیل خودش عمل کند و بخواهد
که رفع حاجت خود را که حرارت است از آب بکند یا اینکه بگوید که از آتش دلم
نمیخواهد که گرم شوم من احتیاج باتش ندارم ذات خدا خودش حرارت بدهد

شود از برای من چنین کسی ابدالآباد گرم نخواهد شد و حق هم متابعت اهوا
و آراء مردم را نمیکند لو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السموات والارض
از این مؤمن باید میل خود را تابع رضا و قضای خدا بکند خدا چنین قرار
داده که هر کس میخواهد گرم شود باید برود پیش آتش از اینجهت است که مؤمن
براحت میشود بجهة اینست که میل خود را تابع قضا و قدر خدا کرده در هر عالمی
که باشد خواه دنیا باشد و خواه در برزخ و خواه آخرت خلق مددهای
خلقی میخواهند در هر عالمی باشد خلق همین چیزها را میخواهند یا غذا میخواهند
یا آب میخواهند یا لباس میخواهند یا مسکن و خانه میخواهند یا طالب علم و معرفتند
یا محتاج بگرمی و سردی و دیدن الوان و اشکال و شنیدن اصوات هستند
و جمیع اینها خلق اند و ذات خدا نیستند پس خلق همیشه مددهای خلقی
میخواهند و ذات خدا مدد نمی شود از برای خلق ذات خدا از قبیل الوان
و اشکال نیست که او را بچشم خود ببینی ذات خدا از قبیل اصوات نیست
که تو او را بگوش خود بشنوی ذات خدا گرمی و سردی و نرمی و زبری
و سبکی و سنگینی نیست که بلامسه تو در آید ذات خدا از قبیل مشمومات و مذوقات
نیست که تو او را ببوئی و بچشی همچنین ذات خدا از قبیل صورتهای
خیالی و نفسی و روحانی و عقلانی نیست که او را بمشاعر باطنه خود ادراک
کنی ذات خداوند نه بحواس باطنه تو در میاید و نه بحواس ظاهره تو بهیچ مدرکی
از مدارک به هیچ مشعری از مشاعر در نمی آید اینست که میفرماید لا تدرکه

الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير خلاصه خداوند بيان
کرده وصفهای خود را در میان خلق و وصفهای خدا و بیانات او دو جور است
یکی بیانیت خاص که آن بیان مخصوص جماعتی است و یکی بیانیت عام که
جمیع اشیا را بیان خودشان قرار داده اند مانند آتش که بطور عام تعریف
میکند صفات خود را از برای جمیع خلق که منم گرم کننده و سوزاننده
درخشنده و این آتش دو جهت دارد یکدفعه تعریف خود را میکند که منم
سوزان و درخشان و فلان و فلان و یکدفعه تعریف خدا را میکند و خطاب
میکند بزبان بی زبانی خود بمردم که چون شماها محتاج بودید در کارهای
خود بحرارت از گرم شدن و نورانی شدن و طبخ کردن غذاها و آب
کردن معدنیات خداوند مرا اسم الحار خود قرار داده حال اگر میخواهید
ببینید که اسم الحار او کجاست بیائید پیش من و نزدیکی بمن کنید ببینید
چگونه گرم میشوید و روشن میشوید و غذاهای شما را طبخ میکنم خداوند مرا
باب فیض حرارت خود قرار داده و جمیع خلق در حرارت محتاج بمن هستند
و همچنین آب بیان خداست و باب فیض خداست در رطوبت و اسم الرطب
خداست و خطاب میکند از جانب خدا که منم اسم الرطب خدا هر کس محتاج برطوبت است
باید پیش من تا رطب شود و همچنین هر چیزی باب فیضی از فیضهای خداست پس
خداوند خلق میکند مخلوقات را و هر یک را باب فیض عطائی قرار میدهد و جمیع
این مخلوقات اسما و صفات او هستند و اینها بسیارند و لکن خدا یکی است



یکی است و جمیع اینها دستهای خدا هستند که خدا با هر دستی کاری میکند شخص غنی
اسم الغنی خداست شخص معطی اسم المعطی خداست و شخص رافع اسم الرافع
او است خداست عطا کننده و خداست رفع کننده و لکن با دست شخص
معطی عطا میکند و با دست شخص رافع رفع میکند شمشیر اسم الضار خداست
اگر شمشیر کشت خدا کشته و لکن بوسطه شمشیر و همچنین شخص منتقم اسم المنتقم
خداست و شخص رحم کننده اسم الرحیم خداست جمیع اینها اسباب خدا هستند
و خداوند با هر اسبابی کاری میکند و محال است که خداوند بدون اسباب
کاری بکند ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها پس اگر شخص غنی
چیزی داد بکسی دست آن غنی دست خداست و باید دست خدا را حرمت
داشت و باید شکر آن شخص را کرد من لم یشکر العبد لم یشکر الرب
هر کس شکر بنده را نکند شکر خدا را نکرده و آن فقیر هم دست خداست و اگر
چیزی بفقیر دادی بدست خدا رسیده از اینجهت حدیث است که اگر صدقه بفقیر
میدهید صدقه را از فقیر بگیرید و ببوسید و دو دفعه پس بدهید بجهة آنکه
بدست خدا رسیده و همچنین دست فقیر را باید ببوسید چرا که دست خداست
پس فقیر هم دست خداست ببین اگر خدا فقیر خلق نکرده بود تو تصدق
نمیتوانستی بدهی و ثمراتی که در تصدق هست از رفع شدن بلاها و نازل
شدن خیرات و برکات بر جان و مال و اهل و عیال تو بتو نمیرسید حدیث است
که یک دینار صدقه هفتاد بلا را رفع میکند پس اگر فقیر نبود تو تصدق بکه میدادی



این بلاها از تو رفع نمیشد و صدقه را باید شخص بدست خودش بدهد چرا که ثوابش
زیادتر است چنانکه حدیث است که شخصی انبار خرمائی داشت و میخواست صدقه
بدهد آمد خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و جسارت کرد که شما جای
تصدق را بهتر میدانید این انبار خرما را از برای من تصدق کنید حضرت
فرمودند خودت بده بجهة آنکه ثوابش بیشتر است عرض کرد میخواهم شما بدست
مبارک خودتان بدهید حضرت هم قبول کردند و جمیع انبار خرما را دادند
تا آنکه در انبار یک خرمای پستی که هنوز نرسیده مانده بود آنرا خود شخص داد
بیک فقیری حضرت فرمودند جمیع خرماهائیکه من دادم ثوابش بقدر این یکدانه
خرمائیکه خودش بدست خودش داد نشود پس خداوند چه قدر از بلاها که تو را بواسطه
این صدقه که بفقیر میدهی از تو رفع خواهد کرد و چه ثوابهای عظیم در این صدقه
هست که در سایر اعمال نیست و چه خواصها دارد که سایر اعمال ندارد بلکه جمیع
اعمال را مشوب بریا کرد و این صدقه اولاً که کمتر از آنها ریا بر میدارد و ثانیاً
اگر ریا هم باشد باز ثواب دارد صدقه اگر چه بریا هم باشد یکی [illegible]
صد هزار دنیا را عوض میدهند و اگر بریا هم باشد باز ثمر دارد چرا که تو اگر
یک نفسی را احیا میکنی و حفظ میکنی اما بشرطی که آن نفس مؤمن باشد پس
صدقه ولو بریا هم باشد مثمر ثمر هست و اما سایر اعمال شرعیه اگر بریا باشد
مثمر ثمر نیست پس خداوند خلق را بعضی را محتاج ببعض کرده غنی را محتاج
بفقیر کرده جاهل را محتاج بعالم کرده رعیت را محتاج بسلطان کرده سلطان

و سلطان را محتاج برعیت کرده جمیعاً محتاج بیکدیگرند و مانند زنجیر بهم پیوسته اند
ببین فقیر را محتاج بغنی کرده و غنی را محتاج بفقیر کرده و مگو که غنی محتاج
بفقیر نیست ببین خداوند غنی را بواسطه صدقه که بفقیر میدهد عمرش را زیاد
میکند مالش را حفظ میکند و زیاد میکند و بلاها را از او رفع میکند پس
غنی بواسطه فقیر غنی است و زنده است پس جمیع خلق محتاج بیکدیگرند
و همه اسماء او هستند و خداوند رفع حاجت هر کسی را بیک اسمی از اسماء خود
میکند یک اسم او معطی است و یک اسم او مانع و یک اسم او رحیم است و یکی
منتقم اگر تو طالب عطا هستی خدا را باسم المعطی او بخوان و اگر میخواهی بلائی را
از تو رفع کند و منع کند اسم الرافع و المانع او را بخوان اگر میخواهی بر تو
رحم کند اسم الرحیم او را بخوان و اگر میخواهی از دشمن تو انتقام بکشد
اسم المنتقم او را بخوان و مقصود من از این الفاظ معنا است و آن معنی
اینست که ذات خدا معنی نیست چنانکه لفظ نیست ذات خدا خالق لفظ
و معنا است مقصود این است که معنی این اسماء ذات خدا نیست این اسماء
معنی دارد و اگر میخواهی حاجت تو بر آورده شود معنی اینها را پیدا
کن و چون خدا معنی لفظ نیست این همه اصرار میکنیم که لفظی اگر میگوئی
معنی او را پیدا کن چنانکه وقتی که لفظ آتش میگوئی معنی او را
میخواهی و بلفظ تنها قناعت نمیکنی و از آب معنی آب را میخواهی و هکذا
از هر لفظی معنی آنرا میخواهی هم چنین وقتی اسم الغفور و الرحیم و

معطی

والمعطی والمانع خدا را میخوانی معنی اینها را پیدا کن خدا است عفو و رحیم و
ومانع ولکن معنی اینها ذات خدا نیست مردم اینهمه زور میزنند که ترکیب
الله و معنی ظاهری او را بفهمند که از آله است و بمعنی تحیر است ترکیبش را
چکار داری معنیش را پیدا کن الله لفظ است نه است لفظی است عرب
عرب میگوید الله و فارسی میگوید خدا حالا فهمیدی که الله یعنی خدا چه طور
شد معنی خدا را پیدا کن مردم اینهمه فرو میروند در ترکیب الفاظ در فاعل و
مفعول و مبتدا و خبر او و بر میدارند تفسیر مینویسند که نمیدانم الحمد اصلش
چه بود و فرعش چه بود و بسا آنکه هر سطری از قرآن را ده جزو تفسیر نوشته اند
جمیعش از این قبیل است مثلاً نوشته اند که قال یعنی چه قال یعنی گفت یا آنکه
قال در اصل قَوَلَ واو متحرک ما قبل مفتوح را قلب بالف کردند قال شد
تفسیر قاف و الف و لام را نوشته اند معنی را تفسیر نکرده اند لفظ را تفسیر کرده اند
اینها ترجمه است و ترجمه غیر از معنی است آنرا عرب میگوید ماء و ترک سو
میگوید آنرا بزبان عربی که ترجمه میکنی ماء می شود و ترجمه ماء و در زبان فارسی
آب میشود و بزبان ترکی که ترجمه میکنی سو می شود و اینها معنی آب نیست اینها
ترجمه است و لفظ است معنی آب آن چیزی است که رفع عطش ترا میکند معنی آب
نه فارسی است و نه ترکی و نه عربی بیضاوی برداشته تفسیر نوشته جمیعش
تفسیر لفظ است و جمیعش ترجمه است جمیعش از این قبیل است که مثلاً
قال قول بود واو متحرک ما قبل مفتوح را قلب بالف کردند قال شد حالا بیابی



بنای مردم بر این شده که هر کس قال را یاد گرفت که صرف کند بهشت از ان عظمی را داشته
باشد و حرمت از او بدارند و او را مقدم بدارند و در صدر مجلس باید بنشینند
میگویند هر کس این را یاد گرفت مرد عالمی است و لکن خدا میداند و من هم
قسم میخورم که اصلش هیچ وقت قال قول نبود و واو متحرک ما قبل مفتوح را
هم قلب بالف نکردند و قال هم نشد بلکه همیشه قال قال بود و قول قول
و تقول تقول بود باور نمی شود بروان جاها تیکه صرف میکنند بپرس که
و قسمشان بده که کی قال قول بود میگویند هیچ وقت قال قول نبود
باری هیچ وقت قال قول نبود و هر کس هم یاد گرفت عالم نیست و فضیلتی هم
بر مردم ندارد فضیلت در فهمیدن معنی قرآن است و جمیع اینها لفظ است
و تعجب اینکه حالا شیعه تابع سُنیها شده اند و اینها بهشت را عظمی دارند
و میگویند که مفسرین تفسیر نوشته اند و بیضاوی ضیعت و ضعین گفته و قول
او را حجت میدانند و خبر ندارند که جمیعش تفسیر لفظ است و از معنی قرآن
اصلا و قطعا اطلاع ندارند و اینگلوی معانی قرآن بمشامشان نخورده
چنانکه امام میفرمایند که والله یک حرف از معانی حقیقت قرآن در نزد اینها
نیست قرآن سر صعب است و مطلع نمیشود از معنی آن مگر رقیب معنی قرآن
در نزد آل محمد علیهم السلام است و در نزد شیعیان ایشان معنی قرآن در
نزد دشمنان ایشان چه میکنند سنیها دشمنان ایشانند و جاهلی سنیها بعد بیند
که فضایل آل محمد را از قرآن در دیدند قرآن سر خدا است و ستر را کسی



بدشمنی حق نمیگویید تبرا از دوست میکویید وال محمد علیهم السلام و شیعیان اولیاء
دوستان خدایند پس معنی قران پیش شیعیان است و در نزد مخالفان و دو فرقه
نیست معنی قران در نزد یک فرقه ناجیه است و خداوند از الفاظ قران
معانی خواسته و هر لفظی معنی دارد و آن معنی ذات خدا نیست چنانکه آن
لفظ هم ذات خدا نیست پس نه الفاظ را باید عبادت کرد و نه معانی را الفاظ
بلکه باید لفظ را خواند و معنی را قصد کرد چنانکه حضرت صادق علیه السلام
بهشام فرمودند من عبد الاسم دون المعنی فقد کفر ومن عبد
الاسم والمعنی فقد اشرک ومن عبد المعنی بایقاع الاسماء علیه
فهو من اصحاب امیر المؤمنین معلوم میشود که در این اصحاب امیر المؤمنین
هم بکثری بوده که این طور فرموده و از این حدیث چنین مفهوم میشود
که هشام نفهمید چون حضرت فهمیدند که نفهمیده فرمودند یا هشام
الا تری ان الخبز اسم للماکول والماء اسم للمشروب والثوب اسم
للملبوس افهمت یا هشام یعنی هر کس عبادت کند اسم را بغیر معنی
پس تحقیق کافر میشود و هر کس عبادت کند اسم را با معنی پس تحقیق مشرک
شده و هر کس عبادت کند معنی را بواقع ساختن اسمها بر او یعنی لفظ
بخواند و معنی را بطلبد چنین کسی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است
و چون هشام نفهمید حضرت دو دفعه فرمودند ای هشام اما نمی بینی
که نان اسم است از برای آنچه خورده میشود و آب اسم است از برای آنچیزیکه

آشامیده میشود و جامه و لباس اسم آنچیزیست که پوشیده می شود
یعنی نمی بینی که نه لفظ آب و نان خداست و نه معنی اینها بعد فرمودند
ایا فهمیدی ای هشام هشام میکوید بعد از انکه حضرت این بیان را
فرمودند چنان فهمیدم که بعد از آن تا زنده بودم با احدی در توحید
سخن نکفتم و مباحثه نکردم مکر اینکه من غالب شدم باری پس هر چیزی
معنی دارد و از جمله چیزها اسمهای خداست و اسمهای خدا هم معنی دارد
و معانی اینها محمد و ال محمدند صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
چنانکه خودشان فرمودند اما المعانی فنحن معانیه و ظاهره فیکم
یعنی اما معانی پس مائیم معانی خدا و ظاهر او در میان شما و خداوند نه خود
نه اسم دارد و هر اسمی معنی دارد پس نه خود و نه اسم نه خود و نه معنی دارد
و جمیع معانی آن اسمها ایشانند و تو هر اسمی که خدا را میخوانی اگر ایشان را
معانی آن اسم دانستی و ایشان را واسطه خود دیدی و ایشان را واسطه
میان خود و خدا دانستی یعنی آن اسم صحیح والا از مرتبه بکو یا الله
یا رحمن یا غفور بمطلب نخواهی رسید و از برای ایشان مقامیست که
از واسطه بودن هم بالاتر است و آن مقام اعلی و مقام اصلی ایشانست
چنانکه حضرت پیغمبر وقتی بمعراج تشریف میبردند رسیدند بمقامی که
جبرئیل نتوانست برود حضرت فرمودند در چنین جائی مرا تنها میگذاری
جبرئیل عرض کرد لو دنوت انملة لاحترقت یعنی اگر بقدر

بعد انگشتی نزدیک شمع خود را هم سوخت و آن مقام مقام اصلی ایشانست
و این مقامات پائین را عمداً بخود میگرفتند عمداً عبا بخود میپوشیدند چنانکه
خداوند در قرآن بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرماید که یا ایها المدثر
یا ایها المزمل یعنی ای آنکسیکه عبا بخود پوشیده و ای آنکسیکه خود ترا
پیچ کرده پس اگر ایشان بصورتهای اصلی خود ظاهر میشدند جمیع خلق
فانی میشدند و میسوختند بلکه از این بالاتر حدیث است که اگر یکتار مو
حور العین را در میان آسمان و زمین بیاویزند از بوی آن مو جمیع
آسمان و زمین و خلق مابین آن فانی میشوند و حال آنکه حور العین از نور
ایشان خلق شده اند